



Extinction of Kaysaniyya and Their Tendency towards Imamiyya; A critique on Vedad al-Qazi's Views on the Interactions between Imamiyya and Kaysaniyya

Dr. Ismail Esbati

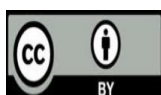
Assistant Professor, Allameh Tabataba'i University

Email: esbati@atu.ac.ir

Abstract

Kaysaniyya is one of the first Shia sects that appeared after Mukhtār uprising and was theologically and politically active in the Islamic world until the middle of the second century. This article examines the extinction of Kaysaniyya with analytical and descriptive method. After numerous sub-divisions were created among Kaysaniyya, this sect slowly disappeared; Some of its supporters went to extremes and exaggeration and completely separated their way from the Shiites, and some of them were inclined towards Imami thoughts and gradually returned to Imamiyya. In *Al-Kaysaniyya fi al-adab wa al-tārikh*, when discussing the interactions between Kaysaniyya and Imamiyya, Vedad al-Qazi tries to deny the tendency of Kaysaniyya towards Imamiyya. He considers the reports related to the conversion of prominent figures such as Seyyed Ḥimyarī and Kuthayr 'Izzah as fabricated by the Imamiyya to confirm their own religion, while based on the findings of the present article, a group of Kaysaniyya after Muḥammad Ḥanafīyya accepted the Imamate of Imam Sajjad (p.b.u.h.) and another group after the death of Abū Ḥāshim, accepted the Imamate of Imam Bāqir (p.b.u.h.). There is enough evidence about the conversion of Seyyed Ḥimyarī, while this evidence about the conversion of Kuthayr 'Izzah is not enough, but there are enough reasons to judge him to be a Kaysanite until the end of his life.

Keywords: Extinction of Kaysaniyya, Seyyed Ḥimyarī, Kuthayr 'Izzah, conversion, Vedad al-Qazi



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under
[Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



انقراض کیسانیه و گرایش به امامیه؛ نقدی بر دیدگاه‌های ودادالقاضی درباره تعاملات امامیه و کیسانیه

اسماعیل اثباتی

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی

Email: esbati@atu.ac.ir

چکیده

«کیسانیه» از نخستین انشعابات شیعی است که پس از قیام مختار به وجود آمد و تا نیمه‌های قرن دوم در صحنه فعالیت‌های کلامی و سیاسی جهان اسلام حضور داشت. این نوشتار با روش تحلیلی و توصیفی، چگونگی انقراض کیسانیه را بررسی می‌کند. این فرقه پس از ایجاد انشعابات درون‌گروهی متعدد در بین کیسانیه، آرام‌آرام از صحنه روزگار محو شد؛ برخی از هواداران آن به غلو کشیده شدند و راه خود را از شیعیان به کلی جدا کردند و برخی، متمایل به تفکرات امامی شدند و اندک‌اندک به سوی امامیه برگشتند. ودادالقاضی در کتاب «الکیسانیه فی الأدب و التاریخ» در بحث از تعاملات کیسانیه و امامیه می‌کوشد منکر گرایش کیسانیه به امامیه شود. او گزارش‌های مربوط به تغییر مذهب چهره‌های شاخصی مانند سیدحمیری و کثیر عزه را ساخته امامیه برای تأیید مذهب خود می‌داند، درحالی‌که براساس یافته‌های نوشتار حاضر، گروهی از کیسانیه پس از محمد حنفیه، امامت امام سجاد(ع) و گروهی دیگر پس از وفات ابوهاشم، امامت امام باقر(ع) را پذیرفتند. شواهد کافی درباره تغییر مذهب سیدحمیری در دست است، درحالی‌که این شواهد درباره تغییر مذهب کثیر عزه به‌اندازه کافی نیست، بلکه دلایل کافی برای حکم به کیسانی بودن او تا آخر عمر وجود دارد.

واژگان کلیدی: انقراض کیسانیه، سیدحمیری، کثیر عزه، تغییر مذهب، ودادالقاضی.

مقدمه

کیسانیه در قرن اول پا به عرصهٔ منازعات سیاسی و اعتقادی گذاشتند و در قرن دوم نیز حضور مؤثری داشتند، اما در قرن سوم و چهارم اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود و در قرن پنجم شیخ مفید در الفصول المختاره ادعا می‌کند که این گروه منقرض شده و کاملاً از بین رفته‌اند.¹ در میان کیسانیه، متکلم و عالم بزرگی وجود نداشت و از آنجاکه بیشتر آن‌ها پیش از عصر تألیف کتاب‌های کلامی از بین رفتند، اثر مستقلی از آن‌ها بر جای نمانده است، به همین دلیل برای آشنایی با باورهای آن‌ها باید به کتاب‌های فرقه‌نگاری مراجعه کرد، اما این کتاب‌ها عمدتاً به وسیلهٔ مخالفان آن‌ها نوشته شده و خالی از غرض ورزی نیست. راه دیگر، مراجعه به اشعار برجای مانده از شاعران بزرگ کیسانیه، مانند کثیر عزه و سیدحمیری است. دربارهٔ سرانجام این گروه و انشعابات درونی آن، سخن بسیار است. از جمله مواردی که سبب از بین رفتن این گروه شده است، تغییر عقیدهٔ عده‌ای از آن‌ها و برگشتن به دامن امامیه است.

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که چه شواهدی وجود دارد که عده‌ای از کیسانیه به امامیه پیوسته‌اند؟ سپس می‌کوشد گزارش‌های مربوط به تغییر مذهب سیدحمیری و کثیر عزه را تحلیل و بررسی کند و از این رهگذر، آرای ودادالقاضی دربارهٔ آن‌ها را نیز به بوتهٔ نقد بکشد.

در خصوص پیشینهٔ موضوع باید گفت: تأثیر کیسانیه در تاریخ تحولات اسلامی و ادبیات عرب از جمله مواردی است که مدّ نظر نویسندگان مختلف قرار گرفته است و در عصر حاضر، ودادالقاضی در کتاب الکیسانیه فی الأدب و التاريخ، مهم‌ترین نمونهٔ این تلاش‌ها را پیش‌روی ما نهاده است. او پس از معرفی و نقد منابع مرتبط با کیسانیه، به بررسی قیام مختار و ارتباط کیسانیان با مختار، حوادث مربوط به کیسانیه پس از مختار و انشعابات سیاسی و فکری آنان پرداخته است. در ادامه، رابطهٔ کیسانیه با امامیه، اسماعیلیان، زیدیه و معتزله مدّ نظر قرار گرفته است.² روح‌الله بهرامی در کتاب «کیسانیه، جریان‌های فکری و تکاپوهای سیاسی»، بیشتر بر جنبه‌های سیاسی کیسانیه متمرکز شده است. سیدابراهیم سیدعلوی در کتاب «کیسانیه، حقیقت یا افسانه»، بیشتر به معرفی این فرقه و انشعابات آن توجه داشته است. دربارهٔ انحلال کیسانیه در امامیه کار مستقلی انجام نشده، اما در نوشته‌های پیشین گاهی به اجمال و اشاره به نکاتی پرداخته شده است. در کتاب ملل و نحل، گاهی اشاراتی دربارهٔ اعتقاد برخی از کیسانیه به امامت امام سجاد(ع) بعد از محمد حنفیه وجود دارد. سیدعلمدار حسین شاه در مقالهٔ «تداوم و انقراض کیسانیه»، تنها

1. مفید، الفصول المختاره، 299.

2. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاريخ، سرتاسر اثر؛ نک: عباسی، «نقدی بر کتاب کیسانیه (تاریخ، ادبیات)»، 215-236.

اشاره کوتاهی به این اعتقاد داشته است.^۱ ودادالقاضی، با نگاه انتقادی به این مسئله نگریسته است. در این نوشتار ابتدا به مسئله پیوستن کیسانیه به امامیه و سپس به مسئله تغییر مذهب و امامی شدن دو نفر از مهم‌ترین چهره‌های مطرح کیسانیه، سیدحمیری و کثیر عزه پرداخته شده است. در این راستا، دیدگاه‌های ودادالقاضی درباره موضوعات مطرح‌شده، بررسی و تحلیل و نقد شده است.

۱. گرایش کیسانیه به امامیه

پس از شهادت امام حسین (ع) شیعیان در شوک و اندوه فراوانی فرو رفتند. قیام‌هایی که علیه بنی‌امیه و به نام خون‌خواهی امام حسین (ع) شکل گرفت زمینه مناسبی برای پیوستن افرادی شد که درصدد انتقام از حکومت بنی‌امیه بودند. قیام مختار، ازجمله شاخص‌ترین این قیام‌ها بود. بخش مهمی از هواداران مختار افرادی با تمایلات شیعی بودند که پس از سرخوردگی در ماجرای عاشورا درصدد انتقام و جبران کوتاهی خود بودند. مختار رهبری نظامی آنان را برعهده داشت اما برای رهبری معنوی قیام، محمد حنفیه می‌توانست گزینه مناسبی باشد.^۲

در هر صورت، در آن روزگار زمینه برای طرح چنین ادعایی فراهم بود. ازسویی، امام حسین (ع) که پس از برادرش همه نگاه‌ها به او دوخته شده بود، به شهادت رسید و تنها پسر باقیمانده از او در دوره جوانی بود و طبیعتاً موقعیت اجتماعی پدر را نداشت. طبیعی بود که نگاه‌ها پس از امام حسین (ع) به برادر دیگر او، محمد حنفیه باشد. محمد حنفیه در جنگ‌ها همراه امام علی (ع) و مورد تأیید پدر بود. او در جنگ جمل پرچمدار سپاه امام بود.^۳ دوران حکومت امام علی (ع) طبیعتاً سبب آشنایی بیشتر مردم با او و تقویت جایگاه اجتماعی او نیز شده بود و اشتغالات او به مباحث علمی نیز زمینه را برای اینکه به‌عنوان رهبر مطرح شود، فراهم کرده بود. از طرفی، او حاضر به بیعت با آل‌زبیر نبود.^۴ محمد حنفیه هرچند مانند حسنین (ع) نواده رسول خدا نبود، اما او فرزند امام علی (ع) و از بنی‌هاشم بود و اکنون و در شرایطی که بیشتر فرزندان امام حسن و امام حسین (ع) و حتی سایر فرزندان امام علی (ع) به شهادت رسیده بودند، بزرگ‌خاندان علوی محسوب می‌شد و از نظر توده مردم شایستگی رهبری داشت. علاوه بر این، باید توجه داشت که امام سجاد (ع) علاوه بر اینکه سن کمتری داشت، با توجه به شرایط تقیه‌ای اقدام اجتماعی آشکاری انجام

۱. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، ۶۰.

۲. درباره ارتباطات مختار با محمد حنفیه نک: مسعودی، مروج الذهب، ۷۴/۳.

۳. مفید، الجمل والنصره فی حرب البصره، ۱۸۲.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ۷۶/۳.

نمی‌داد.¹ در این شرایط، گرایش بیشتر مردم به‌سوی محمد حنفیه امری طبیعی است. البته تعداد کمی از اصحاب، همراه امام و معتقد به امامت ایشان بودند و با گذشت زمان و آشنایی بیشتر مردم با امام سجاد(ع) اندک‌اندک گرایش به ایشان بیشتر شد و طبیعی است که پس از بیست سال و آنگاه که محمد حنفیه در سال 81 یا 84 از دنیا رفت، در جامعه آن روز، بزرگ علویان که از مزیت فاطمی بودن نیز برخوردار بود امام سجاد(ع) بود و از این رو، طبیعی بود که نگاه‌های بسیاری از افرادی که در پی محمد حنفیه رفته بودند به‌سوی او گرایش پیدا کنند.

2. انشعاب کیسانیه پس از محمد حنفیه

بغدادی پس از نام‌بردن گروهی از کیسانیه که منکر مرگ ابن حنفیه شدند، می‌نویسد: «بقیه کیسانیه به مرگ محمد حنفیه اقرار کردند و دربارهٔ امام بعد از او دچار اختلاف شدند. گروهی از آن‌ها بر این باور بودند که امامت بعد از او به برادرزاده‌اش، علی بن حسین بر می‌گردد.»² برخلاف آنچه برخی پنداشته‌اند نمی‌توان این گروه را در زمره امامیه به شمار آورد، چون امام سجاد(ع) را به‌عنوان جانشین محمد حنفیه پذیرفته‌اند.³ شاید بعداً از اعتقاد ابتدایی خود دست کشیده باشند. محمد حنفیه در سال 81 از دنیا رفت⁴ و در آن زمان امام سجاد(ع) بیش از 45 سال داشت⁵ و در جامعه، شناخته‌شده و مهم‌ترین چهرهٔ خاندان اهل بیت به شمار می‌آمد. در منابع اهل سنت هم به این موضوع تصریح شده است و ایشان را ائمهٔ مردم دانسته⁶ و در عبادت، زهد و تقوا،⁷ اوج مردم⁸ و افضل اهل بیت(ع) در زمانهٔ خود دانسته‌اند.⁹ به‌صورت طبیعی، بسیاری از افرادی که از رهبری اهل بیت(ع) حمایت می‌کردند و اکنون در اردوی کیسانیه جمع شده بودند، متوجه امام سجاد(ع) شدند و به او گرایش پیدا کردند. به نظر می‌رسد ودادالقاضی در بحث از وفات محمد حنفیه و انشعابات کیسانیه پس از او، این نکته را در نظر نگرفته و توجهی به گزارش بغدادی نداشته است.¹⁰

1. دربارهٔ ارتباط امام سجاد(ع) با مختار، فعالیت‌های سیاسی ایشان و نقش ایشان در ماجرای حره نک: جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه، 284-295.

2. بغدادی، الفرق بین الفرق، 47.

3. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، 70.

4. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 128/4.

5. شیخ کلینی، تولد امام را سال 33 و شیخ مفید سال 38 ثبت کرده‌اند. کلینی، الکافی، 466/1، مفید، الارشاد، 137/2.

6. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 394/4.

7. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 392/4.

8. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 391/4.

9. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 389.

10. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاريخ، 168-200.

3. انشعاب کیسانیه پس از ابوهاشم

ابوالحسن اشعری بر این باور است که گروهی از افرادی که پس از محمد حنفیه از رهبری فرزندش ابوهاشم حمایت می‌کردند نیز پس از وفات ابوهاشم به رهبری امام سجاد(ع) گردن نهادند.¹ سعدبن عبدالله بر این باور است که گروهی از پیروان ابوهاشم معتقد بودند که ابن حنفیه، فرزندش ابوهاشم را به‌عنوان جانشین انتخاب کرده است و به او وصیت کرده که بعد از خودش امامت را به علی بن حسین واگذارد، چون می‌دانست او بدون فرزند (بدون پسر) از دنیا خواهد رفت.² آقای حسین شاه به اشتباه از کلام سعدبن عبدالله چنین برداشت کرده است که این گروه پس از مرگ محمد حنفیه به امامیه پیوستند و در نتیجه، امامت ابوهاشم را پذیرفته‌اند. او می‌نویسد: «به گفته آن‌ها، محمد حنفیه هنگام مرگش امامت را به علی بن حسین واگذار کرد، زیرا می‌دانست که ابوهاشم بلاعقب و بدون فرزند خواهد بود؛ از این رو، امام پس از او، همان علی بن حسین است.»³ اما باتوجه به شواهد تاریخی، این گزارش‌ها خالی از ایراد نیست؛ چون که ابوهاشم در سال 99 پس از دیدار با خلیفه اموی درگذشت،⁴ درحالی که امام سجاد(ع) چند سال پیش از آن در سال 92، 94 یا 95⁵ از دنیا رفته بود. و دادالقاضی به این اشتباه تصریح نمی‌کند اما آنگاه که درصدد بیان انشعابات کیسانیه است اشاره می‌کند که باتوجه به اینکه ابوهاشم بدون فرزند از دنیا رفت، پیروان او در جستجوی رهبر در پی افراد مختلفی رفتند که در آن زمان می‌توانست در جایگاه امامت قرار گیرد، از جمله این افراد، محمدبن علی بن حسین بود، درحالی که برای این باور خود به منبعی استناد نکرده است.⁶ براین اساس، باید گفت: فرقه‌نگاران در این زمینه اشتباه کرده‌اند و به جای محمدبن علی بن حسین(ع)، از علی بن حسین(ع) نام برده‌اند، درحالی که برخی از مورخان تصریح می‌کنند که ابوهاشم به محمدبن علی بن عبدالله بن عباس وصیت کرد.⁷ این گروه‌ها احتمالاً بعداً به‌طور کامل به امامیه پیوسته و باورهای پیشین خود را اصلاح کرده‌اند.⁸

1. اشعری، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، 11.

2. اشعری قمی، المقالات و الفرق، 35.

3. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، 70.

4. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، 531/1.

5. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 400/4.

6. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، 220 و 221.

7. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، 129/4.

8. نشار، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام، 65/2.

4. تغییر مذهب چهره‌های شاخص کیسانیه

سیدحمیری و کثیر عزه از مهم‌ترین چهره‌های کیسانیه به شمار می‌روند که گزارش‌هایی دربارهٔ تغییر مذهب آن‌ها و پیوستن به امامیه نقل شده است. ودادالقاضی این گزارش‌ها را نقل و نقد کرده و آن‌ها را از جعلیات امامیه دانسته است. «یوزف فان اس» این اندیشه را پذیرفته و از آن حمایت کرده است.¹

أ. سید حمیری: سید اسماعیل بن محمد حمیری (105-173ق) از بزرگان و شعرای کیسانیه بود که اشعار بسیاری دربارهٔ محمد حنفیه و غیبت او سروده است.²

ودادالقاضی بر این باور است که دوسوم اشعار سید (148 قطعه) بر مفاهیم عام شیعی دلالت می‌کند که بیشتر آن‌ها (118 قطعه) تنها در مصادر امامیه بعد از قرن ششم وارد شده است و این دو امر؛ یعنی انفراد امامیه در نقل آن‌ها و متأخر بودن آن‌ها، سبب ایجاد شک و ازین‌رفتن اعتماد راجع به صحت آن‌ها می‌شود. او ادعا می‌کند که برخی از اشعار مدح علی(ع) و بنی‌هاشم که در آن‌ها سب دشمنان بنی‌هاشم و برخی از صحابه وجود دارد، از آن سیدحمیری است و انتساب آن‌ها به سیدحمیری صحیح است، هرچند امامیه در نقل آن‌ها منفرد هستند. اما از این مسئله استفاده می‌کند و مدعی می‌شود که امامیه وقتی می‌دیدند کسی در بین مردم معروف شده و اشعاری در تأیید باورهای آن‌ها سروده است، اشعار دیگری را که از آن سنخ بوده را به او نسبت می‌دادند تا به تقویت باورهای خود بپردازند. علاوه بر این، آن‌ها می‌خواستند تأکید کنند که وی به مذهب آن‌ها بوده و از مذهب قبلی دست شسته است.³

نویسنده هیچ دلیلی بر نفی انتساب این قسم از اشعار به سیدحمیری ذکر نمی‌کند. شایسته بود در این صورت او چند نمونه از این اشعار را ذکر و ثابت می‌کرد که این اشعار از آن دیگران است و تعمداً و نه سهواً به سید نسبت داده شده است. عجیب است که او انفراد امامیه را دلیلی بر سلب اعتماد از این اشعار دانسته است. آیا نویسنده انتظار داشته اشعار شیعی سید که شامل فضایل اهل بیت(ع) و مثالب و احیاناً سب مخالفان است از زبان مخالفان نقل شود؟! طبیعی است که شیعیان برای نقل این اشعار انگیزه کافی داشتند، همان‌گونه که مخالفان برای نقل نکردن آن انگیزه کافی داشتند.

دیگر آنکه، قاضی خود در ادامه حکایتی نقل می‌کند که سید نزد اعمش می‌رفت و فضایل علی(ع) را از او می‌آموخت و آن‌ها را به شعر در می‌آورد تا جایی که در کوفه تحدی کرد که اگر می‌توانند، فضیلتی برای علی(ع) نقل کنند که او دربارهٔ آن شعری نسوده باشد. وقتی شخصی فضیلتی را نقل کرد که در اشعار سید

1. فان اس، کلام و جامعه، 446/1.

2. شهرستانی، الملل و النحل، 150/1.

3. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 324-323.

نبود، سید بلافاصله آن را به شعر در آورد.^۱ کمترین دلالت این روایات این است که سید اهتمام زیادی به سرودن اشعاری در فضایل امام علی (ع) و اهل بیت (ع) داشته است. حال اگر ۱۱۸ مورد از این اشعار را تنها امامیه نقل کرده‌اند و در منابع قبل از قرن ششم که تاکنون موجودند (و طبعاً بسیاری از آن‌ها از بین رفته‌اند) یافت نمی‌شوند، دلیل بر جعلی بودن آن اشعار است؟

القاضی در ادامه تلاش کرده بگوید اهتمام سید، بر نقل داستان‌ها و ثبت تاریخ بوده است و نه گسترش احادیث و فضایل اهل بیت (ع) و مثالب مخالفان، تلاشی که بیشتر شبیه تحمیل نگاهی خاص به اشعار است.^۲

اشعار تجعفر سیدحمیری: و داد القاضی شیعیان را متهم می‌کند که اشعار و روایات مربوط به امامی شدن سیدحمیری را جعل کرده‌اند. باتوجه به اینکه در قرن دوم تشیی در آرای کیسانیه به وجود آمده بود و حتی در شعر سید هم خستگی از انتظار بیش از حد وجود داشت، زمینه برای جعل این موضوع فراهم بود.^۳

او بر این باور است که تنها شیعیان امامی هستند که با قاطعیت از تغییر عقیده سیدحمیری سخن گفته‌اند و دیگران یا آن را نقل نکرده‌اند یا مانند ابوالفرج اصفهانی با شک بدان نگرسته‌اند یا آن را انکار کرده و از «اکاذیب رافضه» دانسته‌اند.^۴

او می‌گوید: امامیه درباره تغییر مذهب سید به روایات تغییر مذهب و اشعار تجعفر^۵ سید استناد کرده‌اند، درحالی که به دلیل اضطراب در روایات، اشکالات تاریخی و مخالفت با دلایل عقلی این روایات مردودند. او سپس پنج گزارش مربوط به تغییر مذهب سید را بر می‌شمرد و به نقد آن‌ها می‌پردازد.

۱. وقتی سیدحمیری متوجه شد که امام صادق (ع) مذهب او را قبول ندارد و دعا کرده که او به مذهب حق برگردد، توبه کرد و شعری سرود: «ایا راکباً نحو المدینه جسرہ...»^۶

۲. سید، امام را دید و دلایل امامت را در وجود او مشاهده کرد و متوجه شد که او حجت است و درباره مهدی و امام غایب سؤال کرد و امام فرمود که او دوازدهمین امام است و به این صورت، او توبه کرد و به مذهب حق برگشت و اشعاری سرود: «فلما رأیت الناس فی الدین قد غووا/تجعفرت باسم الله فیمن

۱. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۲۷.

۲. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۲۷-۳۳۰.

۳. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۱.

۴. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۲.

۵. جعفری مذهب شدن، این اصطلاح برگرفته از شعر سیدحمیری است که به مناسبت تغییر مذهبش سروده است: «تجعفرت باسم الله...»

۶. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۳؛ مفید، الإرشاد، ۲۰۶/۲؛ مفید، الفصول المختاره، ۲۹۹.

القاضی در نقد گزارش اول و دوم می‌نویسد: سبک و سیاق گزارش‌ها براساس ادبیات امامیه تنظیم شده است،² درحالی‌که وقتی گزارشگر یک واقعهٔ تاریخی، امامی مسلک باشد و باتوجه‌به اینکه احتمال نقل به معنا در گزارش وجود دارد، طبیعی است که ادبیات امامی بر داستان غلبه داشته باشد. علاوه‌بر اینکه، شیخ مفید درصدد بیان اصل ماجرای تجعفر سید نیست، بلکه در خلال بحث از زندگی امام صادق(ع) و اینکه امامت ایشان آشکار بوده به این مسئله پرداخته است و طبیعی است که التزامی به نقل عین الفاظ نداشته‌اند. 3. بعد از اینکه سید با امام صادق(ع) ملاقات کرد و حقانیت او را یافت، امام با برهان به او ثابت کرد که محمد حنفیه مرده و قبرش را به او نشان داد و او متوجه شد که محمد حنفیه غایب نیست و توبه کرد و چنین سرود: «تجعفرت باسم الله و الله اکبر...»³

القاضی می‌گوید: گزارش سوم هم غیرممکن است چون در آن آمده که محمد حنفیه زنده شد و از قبر بیرون آمد.⁴ این گزارش را القاضی از روضات الجنات نقل کرده است اما منبع اولیهٔ آن کتاب ابن حمزه طوسی (560ق) است و به نظر می‌رسد که قرائتی با گرایش به غلو از این ماجرا در این کتاب ارائه شده است.⁵ بعدها ابن شهر آشوب هم این ماجرا را بدون سند و از داود رقی نقل می‌کند.⁶

4. امام برای ملاقات با منصور به کوفه رفته بود که خبردار شد سید به شدت بیمار است، نزد سید رفت و از او خواست به مذهب حق برگردد و او توبه کرد و سرود: «تجعفرت باسم الله...» سپس حال او خوب شد و نشست.⁷

القاضی نقد خاصی را متوجه این گزارش نکرده است.

5. امام وقتی خبر وفات سید را می‌شنود برای او طلب رحمت می‌کند، حاضران تعجب می‌کنند که امام برای کسی که شارب خمر و قائل به رجعت (محمد حنفیه) است طلب رحمت می‌کند. امام به آن‌ها می‌فرماید: محبان آل محمد با توبه از دنیا می‌روند و سپس نامه‌ای از سید را به آن‌ها نشان می‌دهد که توبه

1. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 334؛ ابن‌بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، 34؛ قمی، ترجمه تاریخ قم، 237؛ طبری، بشارة المصطفی، 431-429.

2. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 335.

3. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 334؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، 29.

4. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 335.

5. ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، 396.

6. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، 371-370/3.

7. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 334؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، 573/2؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، 29.

کرده و از امام درخواست دعا داشته است.¹

از نظر القاضی، روایت پنجم با تاریخ ناسازگار است؛ چون امام صادق (ع) (148ق) پیش از سید حمیری (173ق) از دنیا رفته است. تغییر مذهب سید به فرض وقوع در زمان امام صادق (ع) بوده است و از این رو، تجعفر نامیده شده است؛ یعنی قبل از سال 148. از سویی، سید در اشعارش از غیبت هفتاد ساله محمد حنفیه سخن به میان آورده است «سبعین عاماً» که هفتاد سال پس از زمان مرگ محمد حنفیه (م 81ق)؛ یعنی در حوالی سال 151 سروده شده است.² او خود اشاره می‌کند که در بعضی نسخه‌ها «ستین عاماً» آمده است و اتفاقاً «فان اس» نیز همین قول و عبارت را صحیح‌تر می‌داند.³ البته طبیعی است که در شعر الزاماً به تاریخ دقیق اشاره نمی‌شود، به خصوص اینکه بیان سال دقیق سبب برهم خوردن وزن و آهنگ شعر هم می‌شود. اما این گزارش به هر حال با تاریخ وفات سید هماهنگ نیست. منبع اصلی گزارش، کتاب الاغانی است.⁴

این گزارش را ابوالفرج در کتابی که به صورت وجاده‌ای به دستش رسیده، دیده است و نام کتاب را هم بیان نکرده است. بنابراین، اعتبار آن مخدوش است و چه‌بسا در آن تصحیف و تحریفی رخ داده باشد؛ مثلاً گزارش درباره امام کاظم (ع) باشد. دیگران، مانند ابن شهر آشوب (370/3) هم تصریح کرده‌اند که از ابوالفرج گرفته‌اند. نشانه دیگر بر احتمال وقوع تحریف در این روایت این است که ابن حجر می‌نویسد: حاضران تعجب کردند که امام برای کسی که از مسکرات استفاده می‌کند و ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهد و به رجعت باور دارد طلب رحمت می‌کند «قیل لجعفر کیف تدعو للسید الحمیری و هو یشرب المسکر و یشتم أبابکر و عمر و یؤمن بالرجعة».⁵ این برداشتی سنی از ماجرای نقل شده است.

ابوالفرج با سند خود از فضیل رسان نقل می‌کند که بعد از شهادت زید، بر جعفر بن محمد (ع) وارد شدم تا به ایشان تسلیت بگویم و در رثای او شعری خواندم. امام فرمود: این شعر کیست؟ گفتم: سید، امام برای او طلب رحمت کرد و وقتی به او گفتم من خودم شاهد بودم که او خمر می‌نوشید، امام فرمود: «فما ذنب علی الله ان یغفره لآل علی ان محب علی لاتزل له قدم الا ثبتت له آخری.» حسن بن علی بن حسین هم از امام صادق (ع) نقل کرده که نام سید برده شد و امام بر او رحمت فرستاد و فرمود: اگر یک پایش لغزید،

1. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، 334؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 24/7؛ مرزبانی، اخبار السید، 42؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، 31.

2. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، 336-337.

3. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، 338.

4. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 201/7.

5. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، 437/1.

پای دیگرش استوار بود.¹

دو نکته در این گزارش‌ها وجود دارد: اول اینکه، در این گزارش‌ها تأکید شده که این ماجرا پس از شهادت زید (122ق) رخ داده است و دیگر اینکه، امام اشاره می‌کنند که اگر یک پای سید لغزیده، پای دیگرش استوار است؛ یعنی سید با وجود نقصی که در عملکردش دارد و خمر می‌نوشد اما امتیاز ویژه‌ای دارد که این نقص را جبران می‌کند. ممکن است تصور شود که منظور امام، اشعار او در مدح اهل بیت بوده است. اما باید در نظر داشت که او در اشعارش به صورت کلی منتسبان به خاندان پیامبر را مدح می‌کرد و باورهای خاص کیسانیه در زمینهٔ امامت، غیبت و مهدویت محمد حنفیه را تبلیغ می‌کرد. به نظر می‌رسد گناه این کار از شرب خمر (نبیذ) کمتر نباشد، چون سبب منحرف‌شدن شیعیان و هواداران اهل بیت می‌شد. اما اگر بپذیریم که او توبه کرده و اعتقاد صحیح را پذیرفته است، در این صورت پذیرش این روایت بهتر باورشدنی خواهد بود.

به نظر می‌رسد همین گزارش بعدها توسط ناقلان مختلف تحریف شده و علاوه بر شرب خمر، راویان بعدی ایرادات دیگری که بر سید وارد می‌دانستند را نیز در متن آن وارد کرده‌اند. راوی زیدی مسلک، مسئلهٔ باور به رجعت و راوی سنی مسلک، شتم ابابکر و عمر را در آن وارد کرده است. در نهایت، باید به این پرسش پاسخ داد که آیا ترحم امام بر سید به معنای این نیست که او از دنیا رفته بوده و امام دربارهٔ ایشان فرموده: رحمه الله؟

ابوالفرج از فضیل رسان نقل کرده که شعری را بر امام خواند و امام دربارهٔ شاعر سؤال کرد و او گفت: این شعر سید است و سید از دنیا رفته است و امام بر سید رحمت فرستاد. فضیل گفت: من دیدم که او نبیذ می‌نوشید. امام فرمود: منظورت خمر است؟ گفتم: آری. امام فرمود: «وما خطر ذنب عند الله أن يغفره لمحِبَّ علی!»²

در اینجا چاره‌ای جز این نداریم که یا تمام این روایات را به دلیل مخالفت با تاریخ کنار بگذاریم، چون ابوالفرج اصفهانی اشاره می‌کند که سید در زمان هارون از دنیا رفت؛ یعنی سال‌ها پس از قیام زید³ یا اینکه اصل ماجرا را بپذیریم و احتمال تحریف و تصحیف در جزئیات آن‌ها را در طول زمان در نظر بگیریم. البته باید اشاره کرد که ماجرای تجعفر سید حمیری علاوه بر منابع پیش گفته، در منابع متعدد دیگری نیز آمده است.

1. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 183/7.

2. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 176/7.

3. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 201/7.

1. ابن معتر (م 296ق) در کتاب طبقات الشعراء که آن را قبل از سال 280ق تألیف کرده، با سند خود از سدري (یکی از روایان سید حمیری) نقل کرده که سید حمیری در ایام حج امام را در مکه ملاقات کرده و پس از مناظره با امام و مغلوب شدن، از نظر خود برگشت و اشعار تجعفر را سرود: تجعفرت بسم الله...¹
2. نوبختی (پس از 300ق) و اشعری قمی (300ق) می نویسند: «وقد روی قوم أن السید بن محمد رجع عن قوله هذا وقال بامامة جعفر بن محمد عليه السلام وقال في توبته ورجوعه في قصيدة اولها: تجعفرت باسم الله والله أكبر»²
3. قاضی نعمان مغربی (363ق) پس از معرفی کیسانیه می نویسد: گروهی از آن ها گمان می کنند که امامت پس از محمد حنفیه به امام صادق (ع) می رسد و در این باره سید حمیری سروده: «تجعفرت باسم الله...»³
4. مرزبانی (م 384 یا 385ق) در اخبار السید نقل کرده که مناظره با مؤمن الطاق سبب توبه و برگشت او و سرودن شعر معروفش شده است،⁴ در حالی که ابوالفرج اصفهانی از محمد بن جمهور نقل کرده که سید حمیری با شیطان (مؤمن) الطاق درباره امامت محمد حنفیه مناظره کرد و مؤمن الطاق بر او غلبه کرد. در نهایت، سید اشعری سرود و در آن به امامت و غیبت محمد حنفیه تصریح کرد. اما باید توجه داشت که این اشعار، همان اشعار معروف کثیر عزه درباره حسنین و محمد حنفیه است. ابوالفرج نیز به این موضوع اشاره کرده است.⁵
5. ابن حجر عسقلانی از کتاب رجال شیعه که به خط ابوعلی است نقل کرده که سید از ابو خالد کابلی (در متن به اشتباه کاملی ثبت شده)، ماجرای شهادت حجر الأسود و تغییر مذهبش را شنید و خودش هم از کیسانیه دست شست و به امامیه پیوست. ابن حجر سپس به اشعار تجعفر سید از قول مسعودی پرداخته و در نهایت، همه این ها را از دروغ های رافضیان دانسته است.⁶
8. محمد بن یحیی صولی (335ق) در کتاب الأوراق، فصلی را به «اخبار السید حمیری و مختار شعره» اختصاص داده است که در چاپ فعلی، این بخش موجود نیست.⁷ صفدی (م 764ق) از صولی از محمد بن فضل بن اسود از علی بن محمد بن سلیمان نقل کرده است که سید، کیسانی بود، سپس برگشت و

1. ابن معتر، طبقات الشعراء، 33.

2. نوبختی، فرق الشیعة، 30، اشعری قمی، المقالات و الفرق، 36-37.

3. ابن حین، شرح الأخبار، 293/3-294.

4. مرزبانی، اخبار السید، 165؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، 370/3-371.

5. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 178/7.

6. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، 436/1 و 437.

7. التلخیص، الفهرست، 168.

قصیدهٔ تجعفرت را سرود.¹

9. عمادالدین ادریس بن حسن قرشی، داعی اسماعیلی یمن (872ق) در کتاب عیون الأخبار و فنون الآثار، تغییر مذهب سیدحمیری را گزارش کرده است.²

10. ابوالفرج اصفهانی از ابوداود سلیمان بن سفیان، راوی سیدحمیری نقل کرده است که سید بر مذهب کیسانیه از دنیا رفت و اشعار تجعفر را قاسم الخياط که غلام سید بوده، سروده و به او منتسب کرده است.³ او سپس روایات تجعفر سید را تضعیف کرده و بر این باور است که روایت صحیحی دربارهٔ تغییر مذهب وی وارد نشده و شعر تجعفر هم ضعیف است که نشانهٔ ساختگی بودن آن است و با اشعار دیگر سید همخوانی ندارد.⁴ تعبیری شبیه این را مسعودی (346ق) از جعفر بن محمد نوفلی گزارش کرده است.⁵

سید محسن امین به نقد عبارات ابوالفرج می‌پردازد و می‌نویسد: روایات مربوط به رجوع او و ترحم امام صادق (ع) بر او بسیار است و به همین دلیل، توجهی به قول ابوالفرج نمی‌شود. ادعای اینکه اشعار کیسانی او قوی‌تر از اشعار امامی او هستند نیز ادعای ثابت‌شده‌ای نیست؛ چون شعر سید، دارای روانی و سادگی و سلاستی است که گاهی گمان می‌شود ضعیف است. در اخبار مواجههٔ او با سوار القاضی همچنین آمده است که سوار تصریح می‌کند که او کیسانی بوده و سپس امامی شده است و خود سید هم به آن اعتراف کرده است.⁶

11. ابونصر بخاری نسابه (زنده در سال 341ق) نیز به اشعار تجعفر سید اشاره کرده و برگشت او از مذهب کیسانیه را به تصریح بیان کرده است.⁷

چنان‌که می‌بینیم گزارش مربوط به تجعفر سیدحمیری در قرن سوم و چهارم بسیار مشهور بوده و در کتب مختلفی به آن اشاره شده است و در قرن‌های بعدی این شهرت بیشتر شده است، هرچند دربارهٔ جزئیات آن اختلاف نظر وجود دارد، چنان‌که اربلی بر این مطلب تأکید کرده است.⁸

براساس آنچه گذشت می‌توان گفت:

1. باتوجه به اینکه کیسانیه، در تاریخ باقی نمانده و در فاصلهٔ قرن دوم تا سوم از بین رفته است، به‌طور

1. صفدی، الوافی با الوفیات، 119/9.

2. عمادالدین قرشی، 278-277/9 به نقل از قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، 291.

3. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 168/7.

4. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 172/7.

5. مسعودی، مروج الذهب، 79/3.

6. امین، اعیان الشیعة، 411/3.

7. بخاری، سر السلسلة العلویة، 34 و 84.

8. اربلی، كشف الغمة، 394/2.

طبیعی باید پذیرفت که هواداران آن برخی از دنیا رفته و برخی تغییر مذهب داده‌اند و با انشعابات که در میان آن‌ها به وجود آمده به گروه‌های دیگر نزدیک شده‌اند.

2. تغییر مذهب، موضوع پیچیده‌ای نیست، به‌خصوص اینکه سیدحمیری در خانواده‌ای اباضی مسلک به دنیا آمد و پس از آنکه به تشیع گروید از ناحیه خانواده‌اش تحت فشار بود و برای چنین شخصی احتمال تغییر مجدد مذهب، احتمال دوری نیست.¹

3. به‌زعم القاضی، این روایات در قرن سوم و چهارم جعل شده‌اند، در زمانی که کیسانیه از بین رفته‌اند و حضور مؤثری ندارند. جعل این روایات هرچند برای شیعیان بی‌ثمر نیست، اما آن‌چنان دست‌آورد بزرگی محسوب نمی‌شود.

4. القاضی بر این باور است که امامیه در نقل روایات با قطعیت سخن گفته‌اند، درحالی‌که ابوالفرج از آن با صیغه تمریض یاد کرده است و اشعری، بغدادی و شهرستانی اصلاً ذکر به میان نیاورده‌اند. او این مورد را یکی از دلایل جعلی بودن این خبر دانسته است. این نحو استدلال، عجیب است؟! او از زیدیه انتظار دارد که با قطعیت از این مسئله یاد کنند، همچنین انتظار دارد فرقه‌نگاران اهل سنت به این مسئله بپردازند، درحالی‌که اگر این مطلب را قبول نداشتند دست‌آورد خوبی بود که علیه امامیه از آن استفاده کنند.

5. کشی می‌نویسد: گفته شده علم ائمه به چهار نفر منتهی شده است: سلمان فارسی، جابر جعفی، سیدحمیری و یونس بن عبدالرحمن. براین اساس، تغییر مذهب او امری مسلم فرض شده است.² میرزای نوری پس از بیان تعجب از اینکه نام وی در زمره نام علما و راویان بزرگ حدیث آمده است احتمال داده که علت این کار این است که سید با سرودن اشعار سهم به‌سزایی در نشر فضایل اهل بیت (ع) داشته است.³

ب. کُثیر عَزَّه: کُثیر بن عبدالرحمن، مشهور به کُثیر عَزَّه (105ق) از مشهورترین شاعران کیسانی مسلک است و شعر معروف او دلالت بر باورهای کیسانیه دارد.⁴

القاضی بر این باور است که باتوجه به جایگاه کُثیر عَزَّه در میان کیسانیه، برای شیعیان ساده نبود که او را در زمره امامیان بیاورند، به همین دلیل نخستین مؤلفان امامیه از او در میان شعرای امامی سخنی به میان نیاورده‌اند و نجاشی، کشی و طوسی یادی از او نکرده‌اند. شیخ مفید تصریح می‌کند که او بر مذهب کیسانی از دنیا رفت. از نیمه قرن ششم به بعد این نظریه پیدا می‌شود که او نیز امامی شده است و ابن شهر آشوب (588ق)، کثیر را از اصحاب (امام) محمدباقر دانسته و بر این باور است که امام باقر (ع) جنازه او را

1. کان أبواه إباحیین ولما تشیع هما بقتله، ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، 167/7.

2. طوسی، اختیار معرفة الرجال، 780/2.

3. نوری، نفس الرحمن، 230.

4. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، 508/1.

برداشت درحالی‌که عرق‌ریزان بود و این ادعا بزرگتر می‌شود تا اینکه در قرن سیزدهم، خوانساری کثیر را از شاعران و خصیصان امام باقر دانسته و به ماجرای تدفین او اشاره کرده است.¹

این ادعا برخلاف نظر القاضی از نیمهٔ قرن ششم مطرح نشده است و ابن‌شهر آشوب (م 588ق) اولین ناقل آن نیست، بلکه پیش از او ابن‌درید (223-321ق) که در زمینهٔ ادبیات عرب کتاب‌های متعددی دارد² در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در کتاب امالی و مرزبانی (384 یا 385ق) در مختصر اخبار شعراء الشیعه گزارش کرده‌اند که محمدبن‌علی (امام باقر(ع)) به کثیر گفته است: تو می‌پنداری که از شیعیان ما هستی، درحالی‌که آل مروان را مدح می‌کنی؟ کثیر پاسخ داده: من آن‌ها را به تمسخر می‌گیرم و آن‌ها را در اشعارم به استعارهٔ مار و عقرب می‌نامم و در عوض، اموالشان را به‌عنوان صله می‌ستانم؛ «تزعّم انک من شیعتنا و تمدح آل مروان؟ قال انما اسخر منهم و اجعلهم حیات و عقارب و آخذ اموالهم». مرزبانی سپس اشعار محل اشاره را از کثیر نقل کرده است.³

در قرن پنجم، سیدمرتضی (م 436ق) همین مطلب را با اختلافاتی در الفاظ که نشان می‌دهد از منبعی غیر از آن دو گزارش می‌کند، نقل کرده است. او می‌نویسد: امام باقر(ع) به کثیر گفت: آیا عبدالملک مروان را مدح کردی؟ کثیر گفت: من به عبدالملک نگفتم ای امام هدی، بلکه گفتم: ای شجاع! و شجاع، یعنی مار و گفتم: اسد، یعنی سگ (حیوان). پس امام لبخند زد.⁴

همچنین سیدمرتضی نقل کرده که مردی کثیر را سوار بر مرکب دید، درحالی‌که امام باقر(ع) پیاده بود، آن مرد به او گفت: آیا تو سوار می‌شوی درحالی‌که ابوجعفر پیاده است؟ کثیر گفت: او مرا به این کار امر کرده است. من ترجیح می‌دهم در اطاعت امر او و سواره باشم تا اینکه مخالف امر او و پیاده باشم.⁵ ابن‌شهر آشوب (م 588ق) در معالم العلماء، شعرای اهل بیت(ع) را در چهار گروه طبقه‌بندی کرده است: مجاهرون، مقتصدون، متقون و متکلفون. او سیدحمیری را جزء مجاهرون نام برده است⁶ و در باب متقون می‌نویسد: «و المتقون منهم نحو کثیر عزه و لما مات رفع جنازته الباقر علیه السلام و عرقه یجری و کان من اصحابه»⁷

1. قاضی، الکیسانیة فی الأدب و التاريخ، 288.

2. ابن‌ندیم، الفهرست، 67.

3. مرزبانی، مختصر اخبار شعراء الشیعه، 68؛ امالی ابن‌درید به نقل سیدعلی‌خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، 589؛ موسوی خوانساری، روضات

الجنات، 53/6؛ بغدادی، خزائن الأدب، 220/5.

4. علم‌الهدی، امالی، 207/1.

5. علم‌الهدی، امالی، 204/1.

6. ابن‌شهر آشوب، معالم العلماء، 180.

7. ابن‌شهر آشوب، معالم العلماء، 186.

گزارش شرکت امام باقر(ع) در تشییع جنازه او را، اولین بار ابن شهر آشوب نقل کرده است. البته سیدعلی خان پس از نقل قول ابن شهر آشوب از عروقه بن یزید نقل کرده است که در هنگام تشییع جنازه کثیر، زنان زیادی شرکت کرده بودند و از عزه (معشوقه کثیر) یاد می کردند و ابوجعفر محمد بن علی(ع) گفت: راه را برای من باز کنید تا جنازه کثیر را بردارم.¹ بخش اول گزارش که مربوط به حضور زنان و یادکردن عزه در تشییع جنازه کثیر است در منابع دیگر هم آمده است،² اما منبع سیدعلی خان درباره بقیه گزارش که مربوط به امام باقر(ع) است، مشخص نیست و منبع دیگری نیز یافت نشد. دیگران عمدتاً از همین منبع نقل می کنند.³

سیدعلی خان می نویسد: کثیر بن عبدالرحمن احتمالاً از قول به کیسانیه برگشته است.⁴ پس از او خوانساری او را از اصحاب امام باقر(ع) دانسته است.⁵

باتوجه به آنچه گذشت دلایل کافی درباره تغییر مذهب کثیر وجود ندارد و شرکت امام باقر(ع) در تشییع جنازه کثیر، دلیل بر تغییر مذهب او نیست. چنان که علمای متقدم شیعه، مانند شیخ مفید و سیدمرتضی بر کیسانی بودن او تا آخر عمر تصریح کرده اند.⁶

نتیجه گیری

گروهی از کیسانیه، پس از محمد حنفیه به امام سجاد(ع) پیوستند و گروهی دیگر پس از وفات ابوهاشم، امامت امام باقر(ع) را پذیرفتند.

وداد القاضی، شیعیان را متهم به انتساب اشعار دیگران به سیدحمیری می کند اما دلیل و شاهدی ارائه نمی کند و نظر او پذیرفتنی نیست.

وداد القاضی، امامیه را متهم می کند که روایاتی درباره تغییر مذهب سیدحمیری جعل کرده اند اما گزارش های متعددی که درباره تغییر مذهب سیدحمیری نقل شده است با وجود اختلاف در جزئیاتی مانند زمان، مکان و نحوه تغییر مذهب، همگی بر اصل تغییر مذهب سیدحمیری دلالت می کنند.

باتوجه به تصریح علمای متقدم بر کیسانی بودن کثیر عزه و نبودن شواهد کافی درباره تغییر مذهب او، نمی توان به گزارش های برخی از متأخران درباره تغییر مذهب او اعتماد کرد.

1. مدنی، الدرجات الرفیعة، 589.

2. ابن عبدالبر، التمهید، 35/2.

3. نک: نوری، مستدرک الوسائل، 302/2؛ بروجردی، 366/3.

4. مدنی، الدرجات الرفیعة، 589.

5. موسوی خوانساری، روضات الجنات، 49/6.

6. مفید، الفصول المختارة، 299.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی. کمال الدین و تمام النعمة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی، 1362.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. تقریب التهذیب. بیروت: دار الکتب العلمیة، 1415 ق-1995 م.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. لسان المیزان. بیروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ دوم، 1390 ق.
- ابن حمزه، محمد بن علی. الثاقب فی المناقب. قم: انصاریان، 1412 ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. شرح الأخبار. بی‌جا: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، 1414 ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. مناقب آل ابی طالب. نجف: چاپخانه حیدری، 1376-1956 م.
- ابن عبد البر، یوسف. التمهید. مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، 1387 ق.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. الشعر و الشعراء. قاهره: دار الحديث، 2006 م.
- ابن معتمر، عبدالله بن محمد. طبقات الشعراء. قاهره: دار المعارف، بی‌تا.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. به تحقیق رضا تجدد. قم: بی‌نا. بی‌تا.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. الأغانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1414 ق-1994 م.
- اربلی، علی بن عیسی. کشف الغمة. بی‌جا: دار الأنواء. چاپ دوم، 1405 ق-1985 م.
- فان اس، یوزف. کلام و جامعه. ترجمه فرزین بانکی و احمد علی حیدری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، 1396.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله. المقالات و الفرق. تهران: کتابخانه حیدری، 1963 م.
- اشعری، علی بن اسماعیل. مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلیین. به تصحیح هلموت ریتز. ویسبادن: فرانس شتاينر، چاپ سوم، 1400.
- امین، سید محسن. اعیان الشیعة. بیروت: دار التعارف، بی‌تا.
- بخاری، سهل بن عبدالله. سر السلسله العلویة. نجف: شریف رضی، 1413 ق.
- بروجردی، حسین. جامع احادیث الشیعة. قم: مطبعة العلمیة، 1399 ق.
- بغدادی، عبدالقادر بن عمر. خزانه الأدب و لب لباب لسان العرب. بیروت: دار الکتب العلمیة، 1998 م.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. الفرق بین الفرق. بیروت: دار المعرفة، 1417 ق-1997 م.
- بهرامی، روح الله، کیسانیه: جریان های فکری و تکاپو های سیاسی. بی‌جا: پژوهشکده تاریخ اسلام، 1394.
- جعفریان، رسول. حیات فکری سیاسی امامان شیعه. تهران: علم، 1390.
- حسین شاه، سید علمدار. «تداوم و انقراض کیسانیه». فصلنامه سخن تاریخ. ش 10 (پاییز 1389): 60-82.
- ذهبی، محمد بن احمد. سیر اعلام النبلاء. بیروت: الرسالة، 1413 ق-1993 م.
- سید علوی، ابراهیم. کیسانیه، حقیقت یا افسانه. شرکت چاپ و نشر بین الملل، 1394.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. الملل و النحل. بیروت: دار المعرفة، بی‌تا.

- صفدی، خلیل بن ابیک. الوافی با الوفیات. بیروت: دار احیاء التراث، ۲۰۰۰م.
- طبری، محمد بن علی. بشاره المصطفی. قم: اسلامی، ۱۴۲۰ق.
- طوسی، محمد بن حسن. اختیار معرفة الرجال. به تصحیح میرداماد استرآبادی. قم: آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
- عباسی، علی اکبر. «نقدی بر کتاب کیسانیه (تاریخ، ادبیات)». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۱۸، ش ۱۰ (دی ۱۳۹۷): ۲۱۵-۲۳۶.
- علم الهدی، علی بن حسین. امالی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۲۵ق-۱۹۰۷م.
- قاضی، وداد. کیسانیه فی الأدب و التاريخ. بیروت: دار الثقافة، ۱۹۷۴م.
- قمی، حسن بن محمد. ترجمه تاریخ قم. تهران: کتابخانه مجلس، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- مدنی، علی خان بن احمد. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة. قم: بصیرتی، ۱۳۹۷ق.
- مرزبانی، محمد بن عمران. اخبار السید الحمیری. بیروت: شرکت الکتبی، ۱۴۱۳ق-۱۹۹۳م.
- مرزبانی، محمد بن عمران. مختصر اخبار شعراء الشیعة. بیروت: شرکت الکتبی، ۱۴۱۳ق-۱۹۹۳م.
- مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. قم: دار الهجرة، ۱۴۰۴ق.
- مفید، محمد بن محمد. الإرشاد. بیروت: آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق-۱۹۹۳م.
- مفید، محمد بن محمد. الجمل و النصرة فی حرب البصرة. قم: داوری، بی تا.
- مفید، محمد بن محمد. الفصول المختارة. بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- موسوی خوانساری، میرزاهدی بن محمدباقر. روضات الجنات. بی جا: اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
- نشار، علی سامی. نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام. قاهره: دار المعارف، ۱۹۹۶م.
- نوبختی، حسن بن موسی. فرق الشیعة. بیروت: دار الأنواء، ۱۴۰۴ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل. بیروت: آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق-۱۹۸۷م.
- نوری، حسین بن محمدتقی. نفس الرحمن فی فضائل سلمان. به تحقیق جواد قیومی. بی جا: آفاق، ۱۴۱۱ق.

Transliterated Bibliography

‘Abbāsi, ‘Alī Akbar. “Naqdi bar Kitāb Kaysāniyah (Tārikh, Adabiyāt)”. *Pazhūhi shnāmih-yi Intiqādi Mutūn va Barnāmih-hā-yi ‘Ulūm-i Insāni*, Pazhūhishgāh-i ‘Ulūm Insāni va Muṭālī‘āt Farhangī. yr. 18, no. 10 (Diy 2019/1397): 215-236.

Abū al-Faraj al-Iṣfahānī, ‘Alī ibn Ḥusayn. *al-Aghānī*. Beirut: Dār Ihyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, 1994/1414.

‘Alam al-Hudā, ‘Alī ibn Ḥusayn. *Amālī*. Qum: Kitābkhānih-yi Āyat Allāh Mar‘ashī, 1907/1325.

Amīn, Sayyid Muḥsin. *Aḡyān al-Shī‘a*. Beirut: Dār al-Ta‘āruf, s.d.

Ash‘arī Qummī, Sa‘d ibn ‘Abd Allāh. *al-Maqālāt wa al-Firaq*. Tehran: Kitābkhānih-yi Ḥaydarī, 1963/1382.

Ash‘arī, ‘Alī ibn Ismā‘īl. *Maqālāt al-Islāmīyīn wa Ikhtilāf al-Muṣallīn*. Ed. Hellmut Ritter. Wiesbaden: Franz Steiner, Chāp-i Sivum, 1980/1400.

Baghdādī, ‘Abd al-Qādir ibn ‘Umar. *Khizāna al-Adab wa Lubb Lubāb Lisān al-‘Arab*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1998/1419.

Baghdādī, ‘Abd al-Qāhir ibn Ṭāhir. *al-Farq bayn al-Firaq*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa, 1997/1417.

Bahrāmī, Rūḥ Allāh. *Kaysāniyah: Jarīyān-hā-yi Fikrī va Takāpū-hā-yi Siyāsī*. S.I. Pazhūhishkadih-yi Tārikh-i Islām, 2016/1394.

Bukhārī, Sahl ibn ‘Abd Allāh. *Sirr al-Silsilah al-‘Alawīyah*. Najaf: Sharīf Raḍī, 1993/1413.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Jāmi‘ Aḡādīth al-Shī‘a*. Qum: Maṭba‘a al-‘Ilmiyya, 1979/1399.

Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Sīyar A‘lām al-Nubalā’*. Beirut: al-Risālah, 1993/1413.

Ḥusayn Shāh, Sayyid ‘Alamdār. “Tadāwūm va Inqirāz Kaysāniyah”. *Faṣl-nāmih-yi Sukhan-i Tārikh*. no. 10 (autumn 2011/1389): 60-82.

Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf. *al-Tamhīd*. Maqhrīb: Wizāra ‘Umūm al-Awqāf wa al-Shu‘ūn al-Islāmīyya, 1967/1387.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kamāl al-Dīn wa Itmām al-Nī‘ma*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, 1984/1362.

Ibn Ḥajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Lisān al-Mizān*. Beirut: Mū‘assisa al-‘Alamī. Chāp-i Duwum, 1970/1390.

Ibn Ḥajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Taqrīb al-Tahdhīb*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1995/1415.

Ibn Ḥamzah, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Thāqib fi al-Manāqib*. Qum: Anṣārīyān, 1992/1412.

Ibn Ḥayūn. Nu‘mān ibn Muḥammad. *Sharḥ al-Akhhbār*. Qum: Mū‘assisah-yi Nashr Islāmī, Chāp-i Duwum, 1993/1414.

Ibn Mu‘tazz, ‘Abd Allāh ibn Muḥammad. *Ṭabaqāt al-Shu‘arā’*. Cairo: Dār al-Ma‘ārif, s.d.

Ibn Nadīm, Muḥammad ibn Ishāq. *al-Fihrist*, researched by Muḥammad Tajaddud, Qum: s.n. s.d.

Ibn Qutaybah, ‘Abd Allāh ibn Muslim. *al-Shī‘r wa al-Shu‘arā’*. Cairo: Dār al-Ḥadīth, 2006/1427.

Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn ‘Alī. *Manāqib Āl Abī Ṭālib*. Najaf: Chāpkhānah-yi Ḥaydarī, 1957/1376.

Irbīlī, ‘Alī ibn ‘Īsā. *Kashf al-Ghumma* s.l. Dār al-Aḡwā: Chāp-i Duwum, 1985/1405.

Ja‘fariyān, Rasūl. *Ḥayāt Fikrī Siyāsī Imāmān Shī‘ah*. Tehran: ‘Ilm, 2012/1390.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya‘qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 1985/1363.

-
- Madani, 'Alī Khān ibn Aḥmad. *al-Darajāt al-Rafī'a fi Ṭabaqāt al-Shī'a*. Qum: Baṣīratī, 1977/1397.
- Marzubānī, Muḥammad ibn 'Imrān. *Akhhbār al-Sayyid al-Himyārī*. Beirut: Shirka al-Kutubī, 1993/1413.
- Marzubānī, Muḥammad ibn 'Imrān. *Mukhtaṣar Akhhbār Shu'arā'al-Shī'a*. Beirut: Shirka al-Kutubī, 1993/1413.
- Mas'ūdī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Murūj al-Dhahab wa Ma'ādin al-Jawhar*. Qum, Dār al-Hijrah, 1984/1404.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Fuṣūl al-Mukhtāra*. Beirut: Dār al-Mufid, 1993/1414.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Irshād*. Beirut: Āl al-Bayt (AS), 1993/1414.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Jamal wa al-Nuṣra fi Ḥarb al-Baṣra*. Qum: Dāwarī, s.d.
- Mūsawī Khvānsārī, Mīrzā Mahdī ibn Muḥammad Bāqir. *Rawḍāt al-Jannāt*. S.I. Ismā'īlīyān. 2012/1390.
- Nashshār, 'Alī Sāmī. *Nasha al-Fikr al-Falsafī fi al-Islām*. Cairo: Dār al-Ma'ārif, 1996/1417.
- Nawbakhtī, Ḥasan ibn Mūsā. *Firaq al-Shī'a*. Beirut: Dār al-Adwā', 1984/1404.
- Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā'il*. Beirut: Āl al-Bayt(AS). 1987/1408.
- Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Nafas al-Rahmān fi Faḍā'il Salmān. researched by Jawād Qayyūmī*. S.I. Āfāq, 1991/1411.
- Qādī, Wadād. *al-Kaysāniyah fi al-Adab wa al-Tārikh*. Beirut: Dār al-Thaqāfa, 1974/1394.
- Qumī, Ḥasan ibn Muḥammad. *Tarjamah-yi Tārikh Qum*. Tehran: Kitābkhānih-yi Majlis, s.d.
- Ṣafadī, Khalīl ibn Aybak. *al-Wāfi bi al-Wafayāt*. Beirut: Dār Ihya' al-Tūrāth, 2000/1421.
- Sayyid 'Alavī, Ibrāhīm. *Kaysāniyah, Haqiqat yā Afsānih*. Shirkat-i Chāp va Nashr Bayn al-Milal, 2016/1394.
- Shahrastānī, Muḥammad ibn 'Abd al-Karīm. *al-Milal wa al-Niḥal*. Beirut: Dār al-Ma'rifa, s.l.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn 'Alī. *Bishāra al-Muṣṭafā*. Qum: Islāmī, 1999/1420.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Ikhtiyār Ma'rifa al-Rijāl*. ed. Mīrdāmād Astarābādī. Qum: Āl al-Bayt(AS) li-Ihyā' al-Tūrāth, 1984/1404.
- Van Ess, Josef. *Kalām va Jāmi'ah*. Translated by Farzī Bānkī va Aḥmad 'Alī Hydarī. Qum: University of Religions and Denominations, 2018/1396.